

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توجه به آنچه گفتیم، با هم راه بیفتیم و همین الآن به مسجد برویم. فکر کنید در خانه‌تان هستید و می‌خواهید به مسجد بروید. با همدیگر به سوی مسجد قدم برداریم. این بحث را مختصر می‌گوییم. ان‌شاءالله خودتان مفصل آن را بیابید. اینها بافتنی نیست؛ گفتنی نیست؛ یافتنی است. ان‌شاءالله خودتان این حقایق را در راه از خدا و خدایی‌ها بگیرید.

از خانه‌ات که خارج می‌شوی؛ این خانه‌ی ظاهری تو است؛ از خانه‌ی خودت خارج می‌شوی تا به خانه‌ی خدا، مسجد بروی. در باطن هم این حال را داشته باش که از خانه‌ی نفس خودت بیرون می‌آیی که به محضر خدای متعال بروی. از خودت بیرون می‌آیی؛ تا به خدای متعال ملحق شوی. ضمن این که در ظاهر، از منزل جسمانی مادی خودت بیرون می‌آیی؛ در دلت هم این حال را داشته باش که از وجود خودت، از بودن خودت، از خودبینی و خودخواهی و خودرایی و خودنمایی‌های خودت، از انانیت و انانیت خودت، از خانه‌ی نفس خودت، بیرون می‌آیی. نیت کن، بیا بیرون و راهی خانه‌ی خدا شو. «مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» از همه‌ی آنچه تو را تو می‌کند؛ از همه‌ی مشخصات و علائمی که تو را از دیگران متمایز می‌کند، از همه‌ی آنچه تو را نشان‌دار می‌کند؛ از همه‌ی نام و نشان خودت، بیرون بیا. بیا تا بروی در دریای عبودیت گم شوی؛ وقتی وارد خانه‌ی خدا می‌شوی؛ همه‌ی نشانه‌هایت در بی‌نشانی عبودیت حق گم شود. همه‌ی

---

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۰.

چیزهایی که برای تو منیّتی ایجاد کرده؛ علمت، قدرتت، مقامت، شهرتت، هرچه که داری، بیا تا از نشان، به وادی بی‌نشانی وارد شوی. از خانه‌ی نشاندارکننده‌ی خود بیرون بیا. برو گم‌شو. صورت ظاهر وقتی می‌گویند «برو گم‌شو» دشنام است؛ اما چقدر دعای بزرگی است؛ برو گم‌شو.

الهی به آنان که در تو گم‌اند      نهان از دل و دیده‌ی مردم‌اند

در کوچه و خیابان راه می‌پیمایی ، به سمت مسجد می‌روی. همه‌ی وجود انسان را التهاب و تاب و تب حضور در خانه‌ی محبوب و معشوق می‌گیرد. انسان ملتهب است؛ کجا می‌روم؟ می‌خواهم نزد چه کسی بروم؟ می‌خواهم به خانه‌ی چه کسی بروم؟ یک معشوق ظاهری و مجازی را در نظر بگیرید. وقتی عاشق از خانه‌اش بیرون آمده است، تا به خانه‌ی معشوق برسد؛ بین در دل و ذهنش چه می‌گذرد. وجودش یک‌پارچه هیجان است؛ قلبش به تپش آمده؛ همه‌ی وجودش را التهاب گرفته است. کسی که به سوی مسجد می‌رود، در راه این گونه است. در راه با خودت زمزمه می‌کنی. با خودت حرف می‌زنی؛ با محبوبیت حرف می‌زنی. تا این که از دور بنای مسجد دیده می‌شود. خانه‌ی محبوب که از دور دیده می‌شود؛ همه‌ی وجود انسان به هیجان می‌آید. چون عاشقِ صاحب‌خانه است؛ عاشقِ خانه است.

هنوز کلی راه مانده به مسجد برسد؛ به خودش نگاه می‌کند؛ به صاحب‌خانه می‌اندیشد. به آلودگی‌های خودش، به طهارت مطلق حقّ متعال، و با خدا حرف می‌زند. می‌گوید: «وَقَدْ آتَيْتُكَ يَا

إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَ إِسْرَافِي عَلَي نَفْسِي مُعْتَذِرًا نَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقْبِلًا مُنْبِيًا مُفْرًا مُذْعِنًا مُعْتَرِفًا لَا أَجِدُ

مُفْرًا مِمَّا كَانَ مِنِّي وَ لَا مَفْزَعًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَ إِذْخَالِكَ إِتَايَ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِكَ<sup>۲</sup>» خدایا آمدم؛ بعد از جرائمی که مرتکب شدم؛ تقصیرها و گناهیانی که مرتکب شدم؛  
عذرخواه، پشیمان، شکسته، نادم و مستغفر، توبه‌کار، معترف و مقرر به همه‌ی جنایات و جرائم و  
آلودگی‌ها، من با این حال دارم می‌آیم. برای نجات از دست خودم، از بدی‌های خودم، از جرائم و  
آلودگی‌های خودم، هیچ جایی جز در خانه‌ی تو ندارم. جز این که تو مرا بپذیری و ببخشایی هیچ  
راهی ندارم. خدایا من به خانه‌ی تو می‌آیم.

به آستانه‌ی در مسجد که رسید؛ معلوم است چه حالی خواهد داشت؛ به صاحب خانه می‌گوید: «یا  
مُحْسِنُ قَدْ آتَاكَ الْمُسِيءُ» ای نیکوکار، این آلوده‌ی بدکار آمد. «أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسِيءُ وَ قَدْ  
أَمَرْتُ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ» خدایا تو نیک و نیکوکاری؛ من بد و آلوده و تبه‌کارم. اما  
خودت امر کردی که نیکوکاران از بدکاران بگذرند. «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجَاوَزْ عَنِ قَبِيحِ  
مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ» خدایا درود بفرست به پاکان و نیکان درگاهت؛ و با کرم خودت،  
با زیبایی‌ها و خوبی‌های خودت، از زشتی‌ها و آلودگی‌های من درگذر؛ ای خدای کریم.

مستحب است وقتی انسان به در مسجد می‌رسد؛ سرش را بالا بکند و بگوید: «إِلَهِي ضَيْفُكَ  
بِبَابِكَ<sup>۳</sup>» ای خدای من، مهمانی که دعوتش کردی؛ الآن کنار در خانه‌ی تو است. «إِلَهِي عُبَيْدُكَ

۲. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۷۰۶.

۳. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و سید بن طاووس، مصباح المتعبد، ص ۷۲.

بِفِنَائِكَ، مِسْكِينِكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرِكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلِكَ بِفِنَائِكَ<sup>۴</sup>» خدایا، بنده‌ی کوچک تو کنار درگاه تو است. فقیر تو کنار درگاه خانه‌ی تو است. آن وقت از خدا می‌خواهد؛ می‌گوید: خدایا، من پای داخل آمدن ندارم. خدایا من می‌دانم چقدر آلوده‌ام و اینجا جای پاک‌ها است؛ جای من نیست. اما چه کار کنم؛ خودت مرا دعوت کردی. خودت دل از من ربودی. غیر از اینجا کجا را دارم که بروم؟! خدایا من خودم نمی‌توانم داخل بیایم؛ تو مرا وارد کن. «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْنِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا<sup>۵</sup>» و این گونه وارد خانه‌ی محبوب می‌شود. این خانه کجا است که من آمده‌ام؟ اگر نبود که انسان انگشت‌نمای خلق می‌شد؛ بوسه‌های خود را به در و دیوار روانه می‌کرد. خوب است درگاه را ببوسی؛ در را ببوسی و وارد مسجد شوی و به صاحب‌خانه بگویی: «اَلِهِيَ الْبَيْتُ بَيْتِكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ<sup>۶</sup>» خدایا خانه خانه‌ی تو است؛ این بنده هم بنده‌ی تو است. «هٰذَا بَيْتِكَ وَاَنَا عَبْدُكَ<sup>۷</sup>» خدایا این خانه‌ی تو است که من آمده‌ام. این هم که آمده است بنده‌ی تو است که در پیشگاه تو ایستاده است؛ با همه‌ی آلودگی‌هایش، با همه‌ی جرائمش، با همه‌ی قصور و تقصیرهایش، بنده‌ی تو است. «وَاَنَا فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ (هٰذِهِ اللَّيْلَةَ) ضَيْفَكَ فِيْ بَيْتِكَ<sup>۸</sup>» و من در این روز (شب) در خانه‌ی تو مهمان تو هستم. «وَلْيُكْرِمَ الضَّيْفُ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا<sup>۹</sup>» مهمان

۴. فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۸۲ و مجلسی، بحار، ج ۴۶، ص ۷۵ و طوسی، غیبت، ص ۲۶۰.

۵. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۰.

۶. حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۳، ص ۲۷۷ و ۳۴۴.

۷. اقتباس از حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «اَكْرَمِ الضَّيْفِ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا» شعیری، جامع الاخبار، ص ۸۴ و حدیث امام صادق علیه‌السلام: «حَقٌّ عَلٰی اللّٰهِ

اَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ» کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۴۱.

باید گرامی داشته می‌شود؛ ولو کافر باشد. «وَقَدْ أَوْجَبْتَ لِكُلِّ ضَيْفٍ قَرِيًّا فَاجْعَلْ قَرِيَّ الْيَوْمِ (الْأَلْيَلَةَ)

الْجَنَّةَ<sup>۸</sup> وَاجْعَلْ قَرِيَّ الْيَوْمِ (الْأَلْيَلَةَ) الْمَغْفِرَةَ وَاجْعَلْ الْقَرِيَّ الْيَوْمِ (الْأَلْيَلَةَ) رِضَاكَ وَ لِقَائِكَ وَ وَصَالِكَ» و

خودت واجب نمودی که از هر مهمانی که وارد می‌شود، پذیرایی شود. و از خدا بخواهد که با مغفرت و بخشش، با رضوان و رضایت و با دیدار و وصال و لقاء خود، از او پذیرایی کند.

در معماری اسلامی فرم و فانکشن، یعنی شکل و عملکرد و کارکرد در هم تلفیق شده است. در سبک‌های جدید معماری ممکن است بنایی را بسازند که دارای هیچ کارکردی نباشد و تنها نماد چیزی باشد. بگویند این مثلا نماد فلان حادثه است؛ نماد فلان موضوع یا فلان روز است. اما در معماری اسلامی، هر نمادی، کارکردی دارد و در هر چیزی که کارکردی در بنا دارد؛ یک نقش نمادین و یک پیام هم وجود دارد. این نکته بسیار نکته‌ی زیبایی است. حال من می‌خواهم به معماری مسجد نگاه کنم. گنبد و مناره‌های مسجد، از دور که دیده می‌شود؛ شما را به یاد چه می‌اندازد؟ گویا سر یک انسان است با دو دستی که رو به آسمان دراز شده است. از دور که می‌بینید؛ این نماد است. این بنا می‌گوید اینجا جای ملتجی شدن به آسمان و روی کردن به آسمان است. گویا می‌خواهد بگوید: ای انسان، مسجد حقیقی خود تویی. من ساختمان مسجد را به شکل تو ساخته‌اند. مسجد حقیقی خود تویی؛ وجود خود تو است. وقتی به در مسجد رسیدی؛ در خود را کنار می‌کشد تا تو وارد شوی و از آن عبور کنی. راه را به روی تو باز می‌کند تا او را پشت سر بگذاری و وارد شوی و با خدا ملاقات کنی. این بحث را در «ره توشه‌ی دیدار» برایتان

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۳۴۱ و ج ۹۵، ص ۹۷.

نوشتم<sup>۹</sup>. در خود را کنار می‌کشد و آنچه را پشت آن است، به ما نشان می‌دهد؛ به جای این که خود را به رخ ما بکشد. اما دیوار راه را بر ما سد می‌کند. نگاه ما را در خود متوقف می‌کند و ما را از دیدن آنچه آن سوی دیوار است، محروم می‌کند. کسی باب و درِ خدا است که خود را کنار بکشد و نشان ندهد. خود را به رخ نکشد؛ همه‌جا عکس خود را، مجسمه‌ی خود را نصب نکند و خودنمایی نداشته باشد. این بابِ خدا است. این حجتِ خدا است. این کسی است که می‌تواند ما را به محضر ربوبی وارد کند. والاّ کسی که خود را به رخ می‌کشد و همه‌ی توجه‌ها را به سمت خود می‌آورد و همه‌جا عکس و سیمایی از خودش و تصویر و مجسمه و تمثالی از خودش می‌گذارد؛ به همه می‌گوید مرا نگاه کنید؛ این که نمی‌تواند راه ورود ما به خدا باشد. این دیوار است؛ این راه را سد کرده و حجاب است؛ این نمی‌گذارد کسی خدا را ببیند. حال این شخص می‌خواهد قطب خانقاه باشد؛ می‌خواهد آخوند مسجد باشد؛ فرق نمی‌کند. اگر کسی فانی شد؛ دیده نمی‌شود و آن وقت است که می‌تواند راه ورود ما به محضر خدا باشد. راه وصال خدای متعال باشد. لذا فرمود: «وَأَتُوا

**الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا**»<sup>۱۰</sup> اگر می‌خواهید وارد خانه شوید؛ از درِ آن وارد شوید. چون در است که خود را کنار می‌کشد و به تو امکان ورود می‌دهد.

وارد مسجد می‌شوی. مسجدهای قدیمی خیلی باروح‌تر بودند. هنوز هم مسجدهای قدیمی هستند. در مناطق مرکزی و قدیمی تهران بیشتر هستند. در شهرهای دیگر که بیشتر از تهران هم هستند. آنهایی که رفته‌اند دیده‌اند و آنهایی هم که نرفته‌اند؛ بروند این حال و هوایی را که من از معماری

<sup>۹</sup>. مهدی طیب، ره‌توشه دیدار، ص ۱۰۴.

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۹.

مسجد برایتان می‌گوییم، ببینند. معمولاً مسجدها یک دالان ورودی دارند. مثلاً مسجد امام در بازار، یک دالان ورودی دارد. دالان تنگی است و نور هم نسبتاً در آن کم است و تاریک است. برای ورود به مسجد، باید از این دالان ورودی عبور کنید؛ وقتی از این دالان عبور کردید؛ یک باره به صحن مسجد می‌رسید که صحن وسیع و روشنی است؛ آفتاب می‌درخشد و روشن است. این نماد چه می‌گوید؟ شما از دنیا بیرون آمدید؛ از نفس بیرون آمدید؛ این دالان، برزخی است که برای ورود به فُصحتِ قیامت طی می‌کنید؛ به گستردگی و وسعتِ حضور در محضر حقّ متعال. این دالان برزخ است. چون تاریک و تنگ است؛ وقتی به صحن مسجد می‌رسید؛ وسعت حیاط مسجد و روشنایی مسجد خیلی بیشتر به چشم می‌آید و وقتی در برابر آن عظمت قرار گرفتید؛ یک باره خود را کوچک می‌بینی. حقارت بندگی را در خود احساس می‌کنی. این دالان بین دنیای بیرون از مسجد و درون مسجد، دالانِ بین دنیا و آخرت است؛ بین خودبینی و خدا بینی است. باید آن را طی کرد تا به فصحتِ قیامت و عظمت بارگاه ربوبی راه پیدا کرد و وقتی راه پیدا کردی؛ به حقارت و کوچکی و ضعف و فقر و نیستی خود در برابر عظمت حقّ متعال بهتر واقف می‌شوی.

یک حوض بزرگ وسطِ مسجدهای قدیمی بود. مثلاً در حرم امام رضا علیه‌السلام در اغلب صحن‌های قدیمی این‌گونه است و حوض بزرگی دارد. حوض بزرگی که آب زلالی در آن بود و عکس آسمان در آن افتاده بود. به مسجدها بروید و با این زاویه‌ی دید که می‌گوییم نگاه کنید و از مسجد لذت ببرید. این حوض بزرگ، با آب زلالی که عکس آسمان در آن افتاده است؛ می‌گوید تو به اینجا آمده‌ای که زمین را به رنگ آسمان درآوری. مُلک را به رنگ ملکوت درآوری. زمین را آسمانی کنی؛ دنیای خودت را خدایی کنی. راه این که این اتفاق بیفتد؛ این است که وجودت را مثل من

آبِ این حوض، زلال کنی. قلبت را پاک و زلال کنی تا عکس خدا و خوبان خدا در آینه‌ی دلت بیفتد. وجودت را از همه‌ی دورنگی‌ها و چندرنگی‌ها پاک کنی؛ به بی‌رنگی برسی؛ زلال شوی و راه این امر، عبودیت و بندگی و سجده و عبادت خدای متعال است. این حوض هم با تو حرف می‌زند. می‌گوید به مسجد آمده‌ای تا این اتفاق بیفتد؛ تا عکس آسمان در زمین بیفتد. تا عکس بهشت با همه‌ی زیبایی‌ها و پاکی‌ها و نورانیتش در زندگی دنیوی تو بیفتد.

مسجدهای قدیم کاشی‌کاری بود. زمینه‌ی کاشی‌ها معمولاً آبی رنگ است. آبی، رنگ آسمان و دریا است. گویا اینها نیز با انسان حرف می‌زنند و می‌گویند: بیا به بی‌آلایشی و زلالی آسمان و به بی‌کرانگی دریا راه پیدا کن. اینجا که به محضر حق متعال آمدی، آمده‌ای تا این‌گونه شوی؛ دریاگونه عظیم و بی‌کرانه مثل آسمان شوی. راهش پاک شدن و بندگی حق متعال است.

همان‌طور که می‌دانید یکی از مکروهات در مسجد، زینت آلات است. تزئینات برای مسجد جزء مکروهات است. درست برخلاف کلیسا. در کلیسا تزئینات زیاد است. نقاشی‌هایی بر در و دیوار است؛ شاید آثار نقاشی بزرگ‌ترین نقاشان کشورهای مسیحی در کلیساهایشان است. عکس‌های قدیسان و ملائکه و خدا و دست خدا که آمده دست بشر را بگیرد؛ در کلیساهای غربی وجود دارد. ولی در مسجد، تزئینات حرام است؛ عکس انسان کشیدن حرام است و جایز نیست. مسجد بر خلاف کلیسا، باید نهایت سادگی را داشته باشد و این سادگی، انسان را به سادگی، به صفا و بی‌آلایشی و زندگی دور از تجملات دعوت می‌کند. به انسان می‌گوید برای راه یافتن به لقاء و وصال الهی باید از تجملات و تزئینات، از رنگ و روها و نقش‌ها، خود را پاک کنی.



نکته‌ی دیگری که شاید این هم یک دید دقیق‌تر معمارانه می‌خواهد، این است که در معماری مسجد، نقش‌های کاشی‌کاری‌ها و هم مقرنس‌کاری‌ها و زیر گنبدها که قوس‌های کوچک به هم می‌پیوندند تا گنبد بزرگی را شکل دهند؛ اینها نقش نمادین دارند. گرچه فانکشن دارند؛ یعنی مثلاً یک دهانه‌ی بزرگ را می‌پوشانند؛ در زمانی که تیر آهن نبوده؛ بتن نبوده؛ امکانات پوشش سقف‌های بزرگ دهانه‌های بزرگ نبوده؛ با تکنیک گنبدسازی، سقف را می‌پوشاندند؛ اما این نقش نمادین هم دارد. هم در نقش‌هایی که روی کاشی‌کاری‌ها می‌بینید؛ نقش‌های کوچک به هم می‌پیوندند و نقش بزرگ‌تر تشکیل می‌دهد؛ باز به هم می‌پیوندند و نقش بزرگ‌تر. یا دهانه‌های کوچک و هلالی‌های کوچک زیر گنبد، مرتب به هم وصل می‌شوند و پیوسته بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند تا مجموعه‌ی واحدی را به نام گنبد می‌سازند. اینها بیان نمادین دیدن کثرت در وحدت و دیدن وحدت در کثرت است. اینها بیان تصویری یک مفهوم بسیار بلند و عمیق عرفانی است.

کلیسا معمولاً یک سالن طولی است که ردیف‌های صندلی، رو به جلو نصب شده و در انتهای این سالن طولانی، سنی قرار دارد که بر روی آن تریبونی است برای این که کشیش پشت آن صحبت کند. پشت سر کشیش، روی دیوار، مجسمه‌ی مسیح مصلوب نصب شده است. بالای سن، روی سقف هم گنبد یا نورگیرها قرار گرفته است. لذا شما از انتهای سالن کلیسا که وارد می‌شوید؛ این فضا به شما می‌گوید راه رسیدن به آسمان و نور خدا، این است که باید اول به کشیش وصل شوید؛ از آنجا به مسیح وصل شوید؛ از آنجا هم می‌توانید به آسمان وصل شوید. خودت راه مستقیم به خدا نداری. این را با مسجد مقایسه کنید. مسجد معمولاً فضایی مربع‌شکل است؛ مگر این که به ضرورت محدودیت مکان و یا محدودیت و شکل زمین، مستطیل شکل شده باشد. نورگیر و گنبد

وسط سقف سالن مسجد است. این با شما حرف می‌زند. می‌گوید هر یک از شما می‌توانید مستقیم با خدا و آسمان مرتبط شوید. این معماری همه را یکسان به آسمان وصل می‌کند؛ به خدا مرتبط می‌کند. یعنی هر کس خودش با خدای خود راهی دارد.

در کلیسا جایی که کشیش می‌ایستد؛ یک سن مرتفع و بلند است و او بالا می‌ایستد که بیشتر دیده شود. اما امام جماعت در محراب می‌ایستد که مستحب است گودتر از کفِ بقیه‌ی مسجد باشد؛ جایی است که کمتر دیده می‌شود. در کلیسا در اجرای مراسم، کشیش و دستیارانش روی سن، اغلب رو به جمعیت می‌ایستند؛ دعاها را می‌خوانند و مراسم را اجرا می‌کنند؛ کشیش رو به خلق است. اما امام جماعت پشتش به خلق و رویش به حق است. اینها را مقایسه می‌کنم تا بهتر معنای فضای مسجد و معماری مسجد برایتان روشن شود. در کلیسا توجه‌ها به کشیشی که روی سن قرار گرفته متمرکز می‌شود و پروژکتورها روی سن متمرکز شده‌اند که حاضران بیشتر کشیش را ببینند؛ ولی در مسجد امام جماعت زیرپایش گودتر از دیگران است تا کمتر دیده شود و نور از اطراف گنبد می‌آید؛ نه از سمت امام جماعت؛ لذا امام جماعت گم می‌شود. امام کسی است که در جمع گم است و برای جلب توجه آنها رو به خلق ندارد. پشت به خلق و رو به خدا کرده است و لذا شایستگی امامت دارد. گود بودن زیر پای امام جماعت، می‌گوید: امام باید فروتن باشد؛ باید خود را پایین‌تر از همه ببیند؛ پایین‌تر از همه بایستد؛ پایین‌تر از همه بنشیند. بالانشینی نکند؛ خوی بندگی و افتادگی داشته باشد. کسی شایستگی امامت و رهبری دارد که عبدتر باشد؛ افتاده‌تر باشد؛ پایین‌تر از دیگران بنشیند.

امام گم است؛ امام معمولاً دیده نمی‌شود. البته صف اول نماز او را می‌بینند؛ ولی برای صف‌های بعد امام گم است؛ چون گودتر ایستاده است. خودش را به رخ نکشیده؛ هر جا اسم و تصویر و تمثال و مجسمه‌ای از او عرضه نمی‌شود. امام کسی است که این‌گونه باشد.

بالتر از امام، خود خدا را بگوییم؛ خدایی که کارگردان عالم هستی است. آیا تا حالا جایی دیده‌اید عکس خدا را نصب کرده باشند؟ حضور خدا همه‌جا احساس می‌شود؛ منتهی<sup>۱</sup> حضور آثار رحمت و لطف او و جلال و عظمت او است که همه‌جا احساس می‌شود؛ خود او را کسی نمی‌بیند. در یک بخش کتاب «مدیریت اسلامی»، با الهام از مدیریت خدا در جهان آفرینش، برای اعمال مدیریت یک مدیر مسلمان در سازمان، نکاتی را گفته‌ام<sup>۱۱</sup>. یکی از نکته‌های مهم در مدیریت اسلامی هم همین است. مدیر اسلامی مدیری است که عکس خود را چاپ نمی‌کند تا در همه‌ی اتاق‌ها نصب کنند. دائماً جلوی این و آن قراول نمی‌رود که او را ببینند. خداگونگی دارد؛ آثار خیر مدیریت او را همه‌ی سازمان و همه‌ی مراجعان به آن سازمان، در همه‌جا کاملاً احساس می‌کنند؛ اما خود او را نمی‌بینند. این مدیریت خداگونه است. خودنمایی ندارد. مدیر و رهبر اسلامی این‌گونه است. (ببخشید این پرائتز مدیریتی، وارد بحث معماری ما شد.)

در مسجد، محلی که امام جماعت می‌ایستد و نماز می‌خواند؛ محراب نام دارد. محراب یعنی محل حرب و نبرد و جنگ. اینجا آمدی تا با نفست، تا با شیطان درونت، بجنگی. اینجا محل مبارزه است؛ محل حرب و جنگ و مصاف است. تو در کارزاری حاضر شده‌ای که یک سوی جبهه، خدا و

---

<sup>۱۱</sup>. مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص ۱۱۷ تا ۱۹۲.

خدایی‌ها است و سوی دیگر جبهه، منیت تو و شیطان و ابلیس است. تو برای مبارزه و جهاد، به میدان نبرد آمده‌ای و اگر این مبارزه را کردی؛ همه‌ی شرایط لازم را برای نبرد با شیطان بیرون و طاغوت و ستم و فساد هم پیدا کرده‌ای. لذا کسی شایستگی امامت و رهبری مردم را دارد که به محراب رفته باشد. با نفسش و شیطان جنگیده و پیروز شده باشد. امامت تنها شایسته‌ی چنین شخصی است. از همین‌جا می‌توان پی برد که اسلام دینی نیست که افراد را به عزلت‌گزینی و بی‌اعتنایی به جامعه بکشانند؛ اسلام در کنج خلوت عبادت عارفانه، انسان را به یاد نبرد و مبارزه می‌اندازد و از او یک مبارز مجاهد می‌سازد. هم محلّ نماز او را محراب کرده و هم میدان جنگ او عرصه‌ی جهاد است؛ که جهاد یکی از عبادات دین اسلام است. در کتب فقهی ما جهاد جزء کتاب عبادات است؛ لذا قصد تقرب الی الله لازم دارد. شما در خرید و فروش و تجارت قصد تقرب لازم ندارید؛ بدون قصد قربت؛ جنسی را می‌خرید یا می‌فروشید و مشروع و صحیح هم هست. عملی که صحت آن مشروط به قصد قربت باشد؛ عبادت است و یکی از این اعمال، جهاد و جنگیدن است که اگر شما بهترین مبارزه‌ها را هم بکنید؛ قوی‌ترین دشمنان اسلام را هم شکست دهید؛ اما قصد تقرب نداشته باشید؛ عمل شما جهاد فی سبیل الله نیست. عمل شما جهاد فی سبیل نفس و شیطان است. در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، کسی از سپاه اسلام کشته شد. خبر آوردند: یا رسول الله، فلانی شهید شد. حضرت فرمودند: او در راه خدا شهید نشد؛ او "قتیل الحمار" است؛ او در راه الاغ کشته شد. عرض کردند: یا رسول الله، یعنی چه؟ با ما به جبهه آمد و در سپاه اسلام با کافران جنگید و کفار او را کشتند. حضرت فرمودند: او در سپاه ما که بود؛ مرکبی که یکی از دشمنان سوار آن بود؛ چشمش را گرفت. با خود گفت همین که دستور حمله دادند؛ من می‌روم

آن کافر را می کشم؛ الاغش را به غنیمت می گیرم و صاحب می شوم. او رفت؛ ولی اتفاقاً طرف مقابل او را کشت. او قاتیل الحمار است و در راه الاغ کشته شد. در راه خدا شهید نشد. ولو در سپاه اسلام بود؛ یک کافر هم او را کشت؛ اما او شهید در راه خدا نیست.<sup>۱۲</sup> لذا شرط جهاد قصد تقرب است؛ و الا جهاد فی سبیل الله نیست. پس جهاد عبادت است. اسلام هم مسجد و عبادت را با حرب و جنگ گره زد و محراب ساخت؛ هم میدان جنگ را عرصه‌ی عبادت کرد. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ»<sup>۱۳</sup>

با یک جمله عرضم را تمام کنم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا» زمین برای من از جانب خدا مسجد قرار داده شد. کمی با مسجد آشنا شدیم. بیاید همه‌ی عرصه‌های زندگی مان را مسجد کنیم. ما روی زمین زندگی می کنیم؛ روح مسجد را به همه‌ی عرصه‌های زندگی مان بدمیم؛ خانه و خانواده مان، محیط کسب و کارمان، اداره مان، عرصه‌ی سیاستمان، میدان فرهنگمان، همه‌ی عرصه‌ها باید مسجد شود؛ «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا» حال که اندکی با روح مسجد آشنا شدیم؛ این روح را در همه‌ی عرصه‌های زندگی مان بدمیم تا همه‌ی عرصه‌های زندگی مان به راستی مسجد باشد و همه‌ی فعالیت‌های زندگی مان، به راستی عبادت خدا باشد که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

<sup>۱۲</sup>. فیض، محجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۰۴ و نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۸۹.

<sup>۱۳</sup>. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

امیدواریم خدای متعال، چنین مسجد گسترده‌ای به گستردگی همه‌ی عرصه‌های زندگی، نصیب ما کند و توفیق بهره‌مندی و لذت بردن و متنعم شدن به نعمت حضور در مساجد را هم، بیش از پیش به همه‌ی ما نصیب بفرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ